

در ساز عارفان، پیدایمان نهان  
از سوز عاشقان، روشن روانمان  
آهنگ ما سفر، بی محمل و مفر

**( لیلی چو شد دلیل، بی کاروان بران ) (۲)**

ما اهل باوریم، فرهاد دیگریم  
خود تیشه ایم ما، بر صخره ی گمان  
چون شعله سرکشیم، از خیل آرشیم  
تا مرز بی گمان، جان تیر و تن کمان  
(جان را سپر مجوی) (۲)، بیهوده ره مپوی (۲)  
جان و سپر یکی ست، در کوی عاشقان  
آینه را اگر بر خود بُود نظر  
هیئات، هیئات، هیئات، هیئات  
هیئات اگر دگر، از ما کند نشان  
ما اهل باوریم، فرهاد دیگریم  
خود تیشه ایم ما، بر صخره ی گمان  
آهنگ ماسفر، بی محمل و مفر

**لیلی چو شد دلیل، (بی کاروان بران) (۲)**